

تحصیل درشش سالگی مرحوم پدرم مرا بمکتب سرگذر سپرد که در آنجا عمّ جزو وسایر کتابهای مقدماتی معمول آن عصر را در نزد شیخ احمد مکتب دار فرا گرفتم و پس از چندی بمکتب گذر عزت الدوله منتقل و در نزد میرزای گرکانی بتحصیل پرداختم در آنجا با دو نفر از همشاگردیها که یکی احمد آقا پسر مرحوم عزب دفتر و دیگری حسن آقا فرزند خیاطی که نامش را فراموش کرده ام بنیان دوستی کودکانه ما استوار گردید.

نظر باینکه کتب معموله آن زمان اغلب داروین شعرا بود که مثل افسانه های معمول آن روزی بنایش بر عشق و عاشقی بود خنده دار ترین حکایت عشقی بر ما عارض شد باین تفصیل! ما که هیچ چیزی از عشق و عاشقی نمی فهمیدیم بنا بتقلید از کتبی که میخواندیم هر سه نفر عاشق پسر یکی از محترمین آن محله شدیم و مانند عشاق کتابها و افسانه ها هر سه از خود ابراز تمایل و سوز و گداز میگردیم منتهی با این تفاوت که هر سه نفر ما از عشق و عاشقی هیچ چیز نمیفهمیدیم و کور کورانه آنرا تقلید می کردیم و سه نفری عاشق يك نفری بودیم که او بهیچ وجه مارا نمی شناخت و از افکار ما خبر نداشت و ما سه نفر بجای اینکه بنا بمعمول رقیب یکدیگر باشیم کاملاً دوست بودیم و باهم درد دل های عاشقانه می بدون فهم میگردیم.

نوشتن اینموضوع خنده آور برای این بود که خوانندگان عزیز روی این تجربه در یابند که خواندن کتب اشعار عاشقانه و با افسانه های عشقی در مغز ساده کودکان معصوم اثر بسیار بدی دارد و اینکه همه از محیط شکایت میکنند و از سوء اخلاق عمومی می نالند باید بدانند که در درجه اول گناه پیدایش این سوء اخلاق عمومی مربوط باولیای اطفال است که میگذارند کودکان معصوم وارد این غرقاب فنا شوند و در درجه دوم گناه بگردن اشخاصی است که برای استفاده مادی و یا از روی بی تجربگی و نادانی اینگونه کتب را طبع و نشر نموده و در دسترس اطفال بی گناه می گذارند.

این بی احتیاطی محیط بواسطه اولاً پاکی خانواده که نخستین سر مشق کودک مقلد است و در ثانی بمناسبت عدم اقتضای محیط یعنی اینکه از طرفی جامعه

آن روزی اجازه حرکات سبک را باشخصان نمیداد و از بیم ملامت عامه کسی جرئت سبک کاری نداشت و از طرفی خوشبختانه مثل امروز وسائل فساد از قبیل میخانه های بسیار و امکانه نامطلوب در دسترس نبود و اگر کسی هم میخواست بدکاری کند محل و مکانی نمی یافت برای ماجز گرفتار شدن بیک عمل احمقانه و تاحدی باز ماندن از تحصیل بقدر وقت ضایع شده نتیجه سوء دیگری نداد تنها حاصلی که داشت این بود که ما سه یار دبستانی تقلیداً بسرودن اشعار کودکان پرداختیم و چون تعداد کتب مفید که در دسترس ما بود مخصوصاً چون مرحوم پدرم کتابدار مدرسه سپهسالار بود از آن کتابخانه عالی نگارنده کاملاً بهره مند میشدم و اکثر آن کتابها پند و اندرز بود بحمداله موجب فساد بیشتری فراهم نشد.

مدرسه فیهیه قم

پس از یکسال و نیم آموختن مقدمات آنروزه نگارنده را به مدرسه ادب گذاردند مدرسه ادب که در آن موقع نزدیک حمام قبله و در جنوب تهران واقع شده بود به سمت مرحوم حاجی میرزا یحیی دولت آبادی رحمه اله علیه تأسیس شده بود و با وجود تمام نواقصی که در آن عصر ممکن بود این قبیل مؤسسات داشته باشند از اغلب مدارس امروزه بهتر بود چون در آنجا ماقرب پنج یا شش ساعت صبح و عصر منظمأ درس میخواندیم و بقدر تمام وقت بیکاری شبانه روز بما تکلیف و مشق میدادند و صبح هم آنرا مطالبه مینمودند. آموزگاران تماماً مردمان منزله و مقدس و علاقه مند بکارهای خود بودند و نظم کامل در امور مدرسه برقرار بود خلاصه آنکه وقت اطفال منحصر صرف تحصیل میشد آنهم مطابق برنامه‌ی در حدود احتیاجات. مادر آنجا منظمأ نماز میخواندیم قرآن قرائت مینمودیم و فارسی و عربی میآموختیم حتی عصرها مرد محترمی که خان ناظمش میگفتند در موقع مرخصی محصلین را بصف مینمود و هر روز با ذکر مثالها و قصه های شیرین پندهای اخلاقی بها میداد چنان دلنشین بیان میکرد که هنوز هم خیلی از آن امثال و حکایات را بیاد دارم و شاید همان امثله و حکایات و پند و اندرزها که مرکوز ذهن شده بحکم (التعلم فی الصغر کالتقش فی الحجر) جزء عادت ما شد. برای نمونه یکی از آن مثالها ذکر میشود.

خدایش پیامر زاد روزی بما میگفت: فرزندان من نیکی و بدی علاوه بر اینکه

نيك يا بداست و بهرآه خود اثرات آنی دارد ممكن است اثرات استمراری نیز داشته باشد اگر کسی نيکی را شمار خود نماید در اثر تغييرات محيط ممكن است از آن نتیجه کم بگیرد ولی اگر بدی کند نتیجه آن شدیدتر عايدش خواهد شد : مثل

(پدري باپسر خود بحمام رفت تشنه اش شد پسرش بتفرس دريافت كاسه می افشرد خوری از چینی و قاشقی مناسب آن باسینی بدست آورد سركنگين اعلا و پنج پاكيزه خريده بادو دست ادب بخدمت پدر برد پدر از اين حسن خدمت بسيار شاد شد و دعا كرد كه الهی خير به بينی پس از چندی پدر مرحوم شد و پسر پدر گردید از اتفاق روزگار باپسرش بحمام رفت و تشنه اش شد از پسر آب خواست پسر رفت و ظرف سفالين واجبی (نوره) را شست و آب کرده نزد پدر آورد پدر خدمتی را كه در چنین موقعی پيدر خود کرده بود بياد آورد و گفت ای پسر مرا با پدرم چنین سرگذشتی رخ داد و چنان حسن خدمت كردم اينك عوض آنرا چنین می بينم آیا تورا سزای اين بی مبالانی چه خواهد بود

حال شما فرزندان من بايد بدانيد كه اگر نيکی كنيد حتی اگر بقدر غير قابل توجه هم باشد کم و بیش نيکی خواهيدديد ولی اگر بدی كنيد روزگار بجای آب در كام شما زهر ميريزد پس باخود و خدای خود تعهد كنيد كه تا ميتوانيد نيکی كنيد و هيچگاه كرد بدی نگرديد .

از همین يك مثال نمودار شد كه شاگردانيكه با اين روبه در مدرسه تربيت می شدند و پس از خروج از مدرسه نیز در آغوش پدران و مادرائی پرهيزگار و مقدس عملا تربيت ميشدند بايد چقدر فرق با شاگردان مدارس امروز پيدا كنند كه اغلب اوقات تحصيلی را صرف آموختن سرود و ورزش های غير مفيد و حتی استخر شنا و يا پوشوا ز و بدرقه بزرگان مينمايند .

تازه ميشنوم كه مدارس در صددند با خانواده ها همكاری كنند البته اين همكاری نيكوست اگر عميق و از روی اصول صحيح باشد .

كودك مقلد است و آنچه در اطراف خود به بيند خوب يا بد فراميبيرد كودکی كه والدینش را همیشه در حال نماز و دعا می بيند تمايل بآن نحوه زندگی ميشود و

کودکی که جامعه خانوادگی خود را در له و لعل به بند متمایل باین قبیل اعمال خواهد شد. پدران و مادران نباید باین خیال باشند که کودک چیزی نمیفهمد کودک دو ساله خانواده نماز خوان بتقلید نماز میخواند و کودک پدرقمار باز بتقلید باورق بازی میکند.

مرحوم پدرم مردی بود که تحصیلاتش هم پایه مرحوم شیخ فضل اله نوری و مرحوم شیخ عبدالنبی نوری بود ولی از روی احتیاط هرگز پیرامون قضاوت نکشت و باوجود کمال احترام ذاتی که در نزد کلیه بزرگان آن عصر داشت با آموزگاری اطفال مردم امرار معاش مینمود موری را نمی آزد و سخنی زشت از دهانش خارج نمیشد و اولادش را در مواقع بیکاری خود آموزگاری میکرد چنانکه عربی را تا شرح تشریح و شرح تجرید و معانی الاصول آن مرحوم بمن آموخت.

در خانه ما کتاب بسیار بود ولی تمام، کتب اخلاقی و برای نمونه یک کتاب افسانه مهیج در بین آنها وجود نداشت و اگر کتاب نامناسبی از خارج تهیه مینمودم پاره و بدور ریخته میشد.

در اثر سن کم گاهی از شبها در ضمن تعلم و تحصیل نزد پدر خوابم میر بود و آن مرحوم با کتاب بمفزم میکوفت و میفرمود بعد از من مجال خوابیدن زیاد داری تا من هستم تحصیل معلومات کن باین حال در گفتار و پرسشها آزادی کامل داشتم مثلاً روزیکه در خواندن نماز صبح مسامحه کرده بودم فرمود چرا نماز نمیخوانی آدم بی نماز روزی ندارد عرض کردم فرنگی ها که نماز نمیخوانند پس چطور روزی دارند فرمود آنها به این ترتیب معتقد نیستند ولی به ترتیبی که خودشان معتقدند رو بخدا میروند تو که باین ترتیب معتقدی نباید نافرمانی خدا کنی و با اینوصف انتظار روزی داشته باشی.

پس از قریب یکسال ونیم که بمدرسه ادب میرفتم بواسطه بعد مسافت قرار شد بمدرسه سپهسالار بروم و در نزد طلاب آنجا تحصیل کنم و چندی در خدمت اساتید آنمدرسه از قبیل مرحوم سید آقا بابا پیشنماز و حاج میرزا اسدالله یزدی بتحصیل مشغول شدم (۱۲۷۷ش ۱۳۱۶ق) تا اینکه راجع به تحصیلات نگارنده مابین مرحوم پدرم و مرحوم دکتر بدیع اخوی اختلاف نظر پیدا شد.